دانشگاه پیام نور

متن خوانی عربی (۳)

(رشتهٔ الهیات)

دکتر جعفر شعار

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشگفتار ناشر

کتاب‌های دانشگاه پیام نور حسب مورد و با توجه به شرایط مختلف یک درس در یک یا چند رشتهٔ دانشگاهی، به‌صورت کتاب درسی، متن آزمایشگاهی، فرادرسی، و کمک‌درسی چاپ می‌شوند.

کتاب درسی ثمرهٔ کوشش‌های علمی صاحب اثر است که براساس نیازهای درسی دانشجویان و سرفصل‌های مصوب تهیه و پس از داوری علمی، طراحی آموزشی، و ویرایش علمی در گروه‌های علمی و آموزشی، به چاپ می‌رسد. پس از چاپ ویرایش اول اثر، با نظرخواهی‌ها و داوری علمی مجدد و با دریافت نظرهای اصلاحی و متناسب با پیشرفت علوم و فناوری، صاحب اثر در کتاب تجدیدنظر می‌کند و ویرایش جدید کتاب با اعمال ویرایش زبانی و صوری جدید چاپ می‌شود.

متن آزمایشگاهی (م) راهنمایی است که دانشجویان با استفاده از آن و کمک استاد، کارهای عملی و آزمایشگاهی را انجام می‌دهند.

کتاب‌های فرادرسی (ف) و **کمک‌درسی** (ک) به منظور غنی‌تر کردن منابع درسی دانشگاهی تهیه و بر روی لوح فشرده تکثیر می‌شوند و یا در وبگاه دانشگاه قرارمی‌گیرند.

مدیریت تولید محتوا و تجهیزات آموزشی

فهرست مطالب

پیشگفتار	هفت
۱. اَیُّهَا الشَّعْبُ الْجَزائِرِیّ	۱
۲. مَلِکُ الشُّعَراء بَهار	۳
۳. اَلْواقِعَیَّة	۱۱
٤. فِی الْحِسبَةِ عَلَی الْاَطِبّاءِ وَ الْجَرائِحیّین	۱۵
۵. اَلْبَطَل	۱۸
٦. اَلتَّداوی بِالصَّوم	۲۳
۷. فی اَسامِی الآلاتِ الْموسیقِیَّة	۲۷
۸. مَنهَجُ التَّربِیَةِ الْاِسلامِیَّة	۲۹
۹. اَسالیبُ حَدیثَةٌ فی تَشخیصِ الْاَمراضِ الْعَصَبِیَّة	۳۷
۱۰. خُطبَةُ رَسولِ الله (ص) یَومَ فَتحِ مَکَّة	٤۲
۱۱. اَلْاِجْتِهادُ وَاَثَرُهُ فِی الشَّریعَةِ الْاِسلامِیَّة	٤٦
۱۲. اَلْغَزْوُ الثَّقافِیّ	۵۰
۱۳. اَلسَّمْعُ فِی القُرآن	۵۸
۱٤. مِمَّا یَدُلُّ عَلیٰ حُجِیَّةِ ظَواهِرِ الْقُرْآن	٦۱

١٥. اِبنُ تومَرْت ٦٥
١٦. فِی الْحَثِّ عَلَی الْجِهادِ و ذَمِّ الْقاعدین ٦٨
١٧. اَیْنَ الْمَفَرّ؟ ٧١
١٨. لَکُمْ فِیَّ اُسْوَة ٧٤
١٩. اَلْمُهاجَرَةُ وَ اَثَرُهَا الْاَدَبِیّ ٧٦
٢٠. سِلاحُ التَّفْرِقَة ٨١
٢١. بِطاقَةُ هُوِیَّة ٨٥
٢٢. اَشهَدُ بَنَوارِسِ الْوَرَقِ الْاَبیَض ٩١
٢٣. مَرحَباً بِوُرودِ الرَّبیع ٩٦
٢٤. مِراَةُ السَّـیّاف ٩٨
٢٥. اِرادَةُ الشَّعب ١٠٣
٢٦. مَدحُ سَیفِ الدَّوْلَة ١٠٦
٢٧. تَربِیَةُ النِّساء ١١١
٢٨. سَمَّیتُکَ الْجَنوب ١١٣

بسم‌الله الرحمن الرحیم

به نام خداوند جـان و خـرد
کزین برتر اندیشه برنگـذرد

پیشگفتار

جهان عرب ادبیّات پهناوری دارد که از زمان‌های دیرین تاکنون روز بـه روز گسـترده و بالنده شده و پیش می‌رود. ادبیّاتی است فراگیر و گسترده از بازارِ عُکاظِ مکّه تـا عرصـهٔ انتفاضهٔ فلسطین.

از نهضت جدید که در آغاز سدهٔ ۱۸ میلادی در مصر رخ داد، ادب عربـی رنـگ دیگری به خود گرفت؛ مسائل اجتماعی و سیاسی در شعر و نثر راه یافـت و از حـدود ٤٠ سال پیش یعنی تشکیل دولت صهیونیسـتی اسـرائیل، شـاعران فلسـطینی در اشـعار هیجان‌انگیز خود ظلم و تجاوز را محکوم کردند و مردم فلسطین را به اسـتیفای حقـوقِ از دست رفته و بازگرداندن سرزمین‌های اشغالی وا داشـتند و ایـن امـر سـبب پیـدایش شاخه‌ای از شعر در ادب معاصر گردید که فلسطینیّات خوانده می‌شود. این شاخه یکـی از پر برگ و بارترین شاخه‌های درخت تناور شعر عرب است.

ادبیّات کهن عرب از زمان‌های دیرین در کشور مـا رواج داشـته و هـم‌اکنـون در مراکز علمی و دانشگاهی رایج است، امّا ادبیّات جدید، آن چنانکه بایـد، رواج نیافتـه و تنها دو سه کتـاب درسـی و ترجمـهٔ برخـی اشـعار در دسـترسِ طالبـان قـرار دارد. در کتاب‌های درسی و دبیرستانی و دانشگاهی مطلقاً اثری از ادب جدید عرب، که عناصـر فرهنگ اسلامی و اجتماعی و سیاسی، شاخصِ عمدهٔ آن است، به چشم نمـی‌خـورَد، و آنچه دربارهٔ ادب کهن در دست داریم، وافی بـه مقصـود نیسـت و بـا مقتضـیات زمـان به‌ویژه عصر انقلاب اسلامی نمی‌سازد.

امّا آنچه در این میان امیدبخش است، برنامه‌های درسی دانشـگاهی اسـت کـه در این زمینه تا حدّی رفع نقیصه می‌کند. تفصیل برنامهٔ «متن خـوانی عربـی ۳» کـه کتـاب حاضر بر حسب آن نوشته شده اسـت، مقـالات ادبـی و علمـی، سـخنرانی و خطبـه و قطعات شعر است که در مقایسه با تفصیل برنامه‌های متن خوانی ۱ و ۲ معلوم می‌شـود

که اغلب دروس باید از ادبیّات معاصر باشد. از این روست که مطالب هر دو بخش نثر و شعر کتاب را از آثار نویسندگان و شاعران متأخّر و جدید برگزیده‌ایم.

در بخش نثر چند درس از متن‌های کهن، و باقی از آثار معاصران انتخاب شده، و همچنین است در بخش شعر، که بر انتخاب سروده‌ها از شاعران سرشناس معاصر، به‌ویژه چند تن از آنان که زنده‌اند تأکید شده، و حتّی گاهی از شعر تازهٔ آنان که در ۱٤۱۳ ق / ۱۹۹۳م. سروده‌اند، استفاده شده است. کوشش کرده‌ایم که نمونه‌ها دارای ارزش ادبی و آموزنده و جاذب و از عناصر اندیشگی قوی و سودمند برخوردار باشد و نیز شعرها اغلب آهنگین مطبوع و در خورِ طبع ایرانیِ ادب دوست باشد نه پیچیده و مغلق و تکلّف‌آمیز.

ما بر این باوریم که کتاب درسی عربی که برای دانش‌آموز و دانشجوی ایرانی تألیف می‌شود، باید تماماً حرکت‌گذاری شود تا خواننده درگیرِ لفظ و تلفّظ نشود و دستیابی به معنی و مفهوم برای او آسان باشد. از این رو همه متن‌های انتخابی را دقیقاً حرکت‌گذاری کرده و از به‌کارگیری ضوابط نقطه‌گذاری نیز غفلت نورزیده‌ایم.

درباره حرکت‌گذاری با آنکه ضوابط موجود در نوشتارهای عربی را محترم شمرده‌ایم، در چند مورد با بهره‌گیری از اصول زبان‌شناسی دگرگونی‌هایی داده‌ایم تا از تراکم حرکت بکاهیم و کار خوانندهٔ فارسی زبان را آسان کنیم. از جملهٔ آنهاست:

۱. «الـ» (حرف تعریف) یا تنها همزهٔ آن، هرگاه حرکت و سکون یا نشانه‌ای نداشته باشد، تلفّظ نمی‌شود: وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَینَ السَّماءِ وَالْأَرض.

۲. حرف «ی» (i) بی‌حرکت یا نشانه، در آخر کلمه و پیش از «الـ» تلفّظ نمی‌شود: مَدَی الْأَیّام، نَواحِی الشِّمال، اَلْجَوارِی الْمُنْشَآت.

۳. از ضبط فتحه پیش از «ا» ā و ضمه پیش از «و» u و کسره پیش از «ی» i پرهیز شده است: قالَ، یَقولُ (نه قَالَ یَقُولُ)، یَبیعُ (نه یَبِیعُ)، همچنین است نشانهٔ الف کوتاه مانند جائِز (نه جائِز).

گفتنی است که شرح، هر درس به صورت بند شمار انجام گرفته است. یعنی درس به بندها (پاراگراف‌ها) تقسیم شده و آن‌گاه در شرح، با ارجاع به همان شماره‌ها معنی واژه‌ها، تعبیرها و جمله‌ها آمده است. زندگینامهٔ شاعران و نویسندگان نیز در نام نامهٔ پایان کتاب مندرج است.

جعفر شعار

بهمن ۱۳۷۲ ش.

ابن‌بادیس
کلمة قالها بمناسبة اجتماع
الوفد الجزائریّ بالشّعب

۱

اَیُّهَا الشَّعبُ الْجَزائِرِیّ

۱. اَیُّهَا الْجَزائِرِیُّ التّاریخِیُّ الْقَدیم، اَلْمُسلِمُ الصَّمیم، کَلِمَتُهُ مِن کَلِمَةِ الله، وَاِرادَتُهُ مِن اِرادَةِ الله، وَقُوَّتُهُ مِن قُوَّةِ الله، اَوَ لَستَ مُنذُ شَهرٍ کَوَّنتَ مُؤتَمَراً کَما یَنبَغی اَن یَکونَ جَلالاً وَرَوعَة؟ فَذٰلِکَ مَجلیٰ اِرادَتِکَ وَ مَظهَرُ قُوَّتِک، وَ کَوَّنتَ هٰذَا الْوَفدَ الْکَریم، فَحَمَلتَهُ مَطالِبَک، فَاضْطَلَعَ بِها وَ اَدَّی الْاَمانَةَ فی ثَمانِیَةِ اَیّام، وَ هِیَ لا تُؤَدّیٰ اِلاّ فی اَضعافِ ذٰلِکَ مِنَ الْاَیّام، وَفدٌ لَعَمرِ الله مِثلُکَ فی قُوَّتِکَ وَ اِرادَتِکَ وَ حَیاتِکَ وَ کَرَمِک، وَفدٌ مُتَّحِدٌ مُتَعاوِنٌ مُتَسانِدٌ زارَ الْوِزاراتِ وَ الْاَحزابِ وَ اَربابِ الصُّحُف، فَعَرَّفَکَ اِلَیها وَ رَفَعَ اِلَیها صَوتَک. وَ لَقَد کِدتَ تَکونُ اَیُّهَا الشَّعبُ مَجهولاً عِندَهُم تَمامَ الْجَهل، لٰکِن بِاَعمالِکَ الْعَظیمَةِ وَ بِما قامَ بِهِ الْوَفد، صِرتَ مَعلوماً لَدیٰ مَن یَعرِفُ الْحَقَّ وَ یَحتَرِمُ الْکَریمَ وَ یُنصِفُ الْمَظلوم.

۲. اَیُّهَا الشَّعب، اِنَّکَ بِعَمَلِکَ الْعَظیمِ الشَّریفِ بَرهَنتَ عَلیٰ اَنَّکَ شَعبٌ مُتَعَشِّقٌ لِلْحُرِّیَّةِ وَ هائِمٌ بِها، تِلکَ الْحُرِّیَّةُ الَّتی ما فارَقَت قُلوبَنا مُنذُ رَکَنّا نَحنُ الْحامِلینَ لِلِوائِها، وَ سَنَعرِفُ فِی الْمُستَقبَلِ کَیفَ نَعمَلُ لَها وَ کَیفَ نَحیا وَ نَموتُ لِاَجلِها.

۳. اِنَّنا مَدَدنا اِلَی الْحُکومَةِ الْفَرَنسِیَّةِ اَیدینا، وَ فَتَحنا قُلوبَنا، فَاِن مَدَّت اِلَینا یَدَها وَ مَلَاَت بالْحُبِّ قُلوبَنا فَهُوَ الْمَراد، وَ اِن ضَیَّعَت فَرَنسا فُرصَتَها هٰذِه، فَاِنَّنا نَقبِضُ اَیدینا وَ نُغلِقُ قُلوبَنا، فَلا نَفتَحُها اِلَی الْاَبَد. اَیُّهَا الْشَّعب، لَقَد عَمِلتَ وَ اَنتَ فی اَوَّلِ عَمَلِک، فَاعْمَل وَ دُم عَلَی الْعَمَل، وَ حافِظ عَلَی النِّظام. وَ اعْلَم اَنَّ عَمَلَکَ هٰذا عَلیٰ جَلالَتِهِ ما هُوَ اِلاّ خُطوَةٌ وَ وَثبَة، وَ وَراءَهُ خُطُواتٌ وَ وَثَبات. وَ بَعدَها اِمَّا الْحَیاةُ وَ اِمَّا الْمَمات.

ابن بادیس، حیاته و آثاره

بیروت، ۱٤۰۳ ق. / ۱۹۸۳ م.

توضیحات:

۱. صَمیم: خالص، یکدل، محض. // مؤتمر: کنگره، کنفرانس؛ از مصدر اِئتمار: مشاوره، گفتگو.//

اِنبِغاء: شایسته بودن، سزاوار بودن. // رَوعة: بیم و هراس. // مَجلیٰ: جلوی سر، پیشانی و قسمت موهای جلوی سر که آشکار است. // تکوین: به وجود آوردن. // وَفد: بِعثَة، نمایندگان اعزامی؛ ج: وُفود. // اِضطلاع: نیرومند شدن. // اَضعاف: جِ ضِعف: دو چندان، دوبرابر. // لَعَمرُالله: سوگند به خدا؛ لَعَمری: به جان خودم قسم. // مُتَسانِد: هم پشت، اعتمادکننده به یکدیگر. // صُحُف: جِ صَحیفه: روزنامه، نشریه؛ اربابُ الصُّحُف: روزنامه‌نگاران.

۲. شَعب: ملّت؛ شَعبی: ملّی؛ جَیشُ الشَّعبی: ارتش مردمی. // بَرهَنَة: اقامهٔ برهان، دلیل آوردن. // مُتَعَشِّق: عشق باز، شیدا. // هائم: سرگردان؛ از مصدر هَیم و هَیَمان. // رُکون: اعتماد، تمایل. // لِواء: بیرق، پرچم، عَلَم. // لِاَجلِ: برایِ.

۳. اِغلاق: بستن. // دُم: ادامه بده، پایدار باش؛ فعل امر از مصدر دَوام. // خُطوَة: گام، قدم. // وَثبَة: جهش، یک بار پریدن.

السَّيِّد صالح الشَّهرستانى

٢

مَلِکُ الشُّعَراء بَهار

١. شاعِرٌ مُفْلِق، اَديبٌ کَبير، کاتِبٌ مُبْدِعٌ، بَحّاثَةٌ دَقيق، سِياسِيٌّ لَبِق، مُتَتَبِّعٌ عَريق، مُؤَرِّخٌ مُعاصِر، صُحُفِيٌّ قَدير، اِنْتَقَلَ اِلَيْهِ لَقَبُ «مَلِکِ الشُّعَراءِ» مِنْ اَبيهِ مُحَمَّد کاظِم، اَلَّذى لُقِّبَ بِمَلِکِ الشُّعَراءِ لِلرَّوْضَةِ الرَّضَوِيَّةِ الْعَلَوِيَّةِ فى مَشْهَدِ الرِّضا (ع)، وَ اَصْبَحَ مَلِکَ الشُّعَراءِ فِى تِلْکَ الْبُقْعَةِ الْبَهِيَّة، وَ لَقَدْ حافَظَ عَلىٰ هٰذَا اللَّقَبِ ابْنُهُ الْمُتَرْجَم، وَ زادَ عَلَيْهِ بِما اوتِىَ مِنْ کِفاءَةٍ وَ عَبْقَرِيَّة. هُوَ مُحَمَّد تَقى بَهار، اَلْمُلَقَّبُ بِمَلِکِ الشُّعَراء، اِبْنِ مُحَمَّد کاظِم صَبورِىّ مَلِکِ الشُّعَراء. وُلِدَ سَنَةَ ١٣٠٤ هِجْرِيَّةٍ فى مَدينَةِ مَشْهَد حاضِرَةِ مُحافَظَةِ خُراسان. وَ قَدْ دَرَسَ الْاَوَّلِيّاتِ مِنَ الْعُلومِ الْعَرَبِيَّةِ وَ الْفارِسِيَّةِ فى مَسْقَطِ رَأسِهِ عَلىٰ اَبيهِ وَ عَلىٰ بَعْضِ اُدَباءِ خُراسانَ الْمَعاريف، کَما اَخَذَ يَنْظِمُ الشِّعْرَ وَ لَمْ يَتَجاوَزِ الرّابِعَةَ عَشْرَةَ مِنْ عُمْرِه. وَ قَدْ اَصْبَحَ نَظْمُهُ وَ هُوَ سِنّ الْعِشْرينَ مَوْضِعَ اِعْجابِ الْأدَباءِ وَ النُّقّادِ مِنَ الْمُتَضَلِّعينَ بِاللُّغَةِ الْفارِسِيَّةِ وَ آدابِها فى عَصْرِه.

٢. وَ عِنْدَما بَزَغَتْ شَمْسُ النَّهْضَةِ الدُّسْتورِيَّةِ الَّتى عَمَّت جَميعَ اَنْحاءِ ايران، مُنْذُ الْعَشَرَةِ الثّانِيَةِ مِنَ الْقَرْنِ الرّابِعَ عَشَرَ الْهِجْرِىّ، وَ اُعْلِنَ الدُّسْتورُ الْايرانِىُّ سَنَةَ ١٣٢٤ هـ. وَ کانَ الْمُتَرْجَمُ عَلىٰ رَأسِ مَنْ وَلَجَ مَيْدانَ الْکِفاحِ السِّياسِىِّ وَ النِّضالِ الْاِجْتِماعِىِّ فى مُحافَظَةِ

خُراسان، رافِعاً رايَةَ هٰذِهِ النَّهْضَةِ مُسْتَعيناً بِشِعْرِهِ الْحَماسِيِّ وَ نَثْرِهِ الْمُنْسَجِم، مُناضِلاً عَنِ الدُّسْتورِ وَ مُشْتَرِكاً فِي الْمُنْتَدَياتِ وَ الْمُجتَمَعاتِ السِّياسِيَّةِ وَ الْاَدَبِيَّة اَلَّتي كانَتْ تَعْقِدُ في مَدينَةِ مَشْهَد.

٣. وَ كانَتِ الصِّفَةُ الْغالِبَةُ عَلىٰ شِعْرِهِ وَ نَثْرِه، اَلْانتِقادُ اللّاذِعُ لِلْاَوْضاعِ السّائِدَةِ وَ الْاِسْتِنْهاضُ الْمُلِحّ لِلطَّبَقَةِ الْمُنَوَّرَة، وَ اِثارَةُ الرَّأْيِ الْعامّ وَ تَأْييدِ الْاَحْرارِ فِي نِضالِهِم الْحادّ، وَ كانَ عُمْرُهُ لَما يَتَجاوَزُ الْعِشْرينَ سنةً عِنْدَئِذ، كَما اَنَّهُ اَصْدَرَ في نفسِ هٰذَا الْوَقْتِ في مَدينَةِ مَشْهَد جَريدةً باسْمِ «نَوْبَهار» اَيِ «الرَّبيعُ الْجَديد»، ثُمَّ جَريدَةَ «تازَه بَهار» اَيِ «الرَّبيعِ الطّازَج» وَ قَدْ اَصْبَحَتا مِرْآةً تَعْكِسُ آراءَهُ وَ نَظَرِيّاتِه، كَما ثابَرَ عَلىٰ اِصْدارِهِما سَنَواتٍ في هٰذِهِ الْمَدينَةِ الْمُقَدَّسَة.

٤. وَ لَمْ يَكَدْ مُتَرْجَمُنا يَبْلُغُ السِّنَّ القانونِيَّةَ اِلّا وَانْتُخِبَ نائِباً عَنْ مُحافَظَةِ خُراسان. فَانْتَقَلَ بِحُكْمِ الضَّرورَةِ اِلَى الْعاصِمَةِ (طِهْران)، وَ نَقَلَ جَريدَتَهُ نَوبَهار اَيْضاً مِنْ مَشْهَد اِلَى الْعاصِمَة، وَ اسْتَأْنَفَ اِصْدارَها فيها فَضْلاً عَنْ اَنَّهُ اَصْبَحَ يُحَرِّرُ في صُحُفٍ اُخْرىٰ كانَتْ تَصْدُرُ في طِهْران، و صارَ مِنْ رِجالِ السِّياسَةِ المَعْروفينَ في ايران.

٥. وَ هٰكَذا تَكَرَّرَ انْتِخابُهُ نائِباً فِي الْمَجْلِسِ النِّيابِيِّ في دَوْراتِهِ الثّالِثَةِ وَ الرّابِعَةِ وَ الْخامِسَةِ وَ السّادِسَةِ وَ الْحادِيَةَ عَشْرَة. وَ كانَ صَوْتُهُ يَرِنُّ مِنْ عُلىٰ كُرْسِيِّ النِّيابَةِ في اَكْثَرِ جَلَساتِ الْمَجلِسِ مُمَثِّلاً لِلْمُعارَضَةِ وَ مُتَعاوِناً مَعَ زَعيمِهَا المَرْحوم اَلسَّيِّد حَسَنِ الْمُدَرِّس، كَمَا اشْتَرَكَ في بَعْضِ الْاَحْزابِ سَواءً في مَشْهَد اَوْ طِهْران كَعُضْوٍ بارِزٍ فيها، وَ شَغَلَ مَنْصِبَ وِزارَةِ الْمَعارِفِ الْايرانِيَّةِ سَنَةَ ١٣٦٥ هـ. اَثْناءَ الْحَرْبِ الْعالَمِيَّةِ الثّانِيَةِ وَ اسْتَقالَ قَبْلَ سُقوطِ الْوِزارَةِ لِمُعارَضَتِهِ لِحُكومَةِ پيشه وَرى، اَلْمُزَيَّفَةِ اَلَّتي كانَتْ قَدْ تَاَلَّفَتْ في آذَرْبَيْجان، خِلافاً لِلدُّستورِ مُمتَنِعاً عَنْ تَوْقيعِ اَيِّ اِتِّفاقٍ مَعَها.

٦. وَ عَلَی الرَّغْمِ مِنْ قَضاءِ مُتَرْجَمِنا مُعْظَمَ وَقْتِهِ فی الْکِفاحِ السِّیاسِیّ، فَاِنَّهُ لَمْ یَتْرُکْ نَزْعَتَهُ الْاَدَبِیَّةَ وَ ما جُبِلَ عَلَیْهِ مِنَ النَّظْمِ الْحادِّ وَ النَّثرِ اللّاهِب، وَ نُزولاً عِنْدَ هٰذِهِ النَّزْعَةِ اَنْشَاَ سَنَةَ ١٣٣٦ هـ . جَمْعِیَّةً اَدَبِیَّةً باسْمِ «اَنْجُمَنِ اَدَبی دانِشْکَدَه»، وَ اَصْدَرَ مَجَلَّةَ «دانِشْکَده»، اَلَّتی کانَتْ لِسانَ حالِ تِلْکَ الْجَمْعِیَّة، تِلْکَ الْمَجَلَّةُ الَّتی کانَ لَهَا الْاَثَرُ الْبالِغُ فی تَجْدیدِ حَیاةِ النَّهْضَةِ الْاَدَبِیَّةِ فی ایران، وَ اِتِّسامِ النَّظْمِ وَ النَّثرِ الْفارِسِیّ بِسِمةٍ حَدیثَةٍ مُجَلْبَبَةٍ بِروحٍ عَصْرِیَّة، وَ بِاُسْلوبٍ یَخْتَلِفُ کَثیراً عَنْ اُسْلوبِ النَّظْمِ وَ النَّثْرِ الْمُحاطِ بِاِطارِ الْقَرْنَیْنِ الثّانِیَ عَشَرَ وَ الثّالِثَ عَشَرَ الْهِجْرِیَّیْن.

٧. هٰذا، وَقَدْ لَقِیَ مُتَرْجَمُنا فی نِضالِهِ السِّیاسِیّ، الْمُعارِضِ نُشوزاً قَوِیّاً وَ کُبْتاً عَنیفاً مِنَ السُّلُطاتِ الْقائِمَة، فَسُجِنَ مِنْ جَراءِ ذٰلِکَ فی سَنَةِ ١٣٤٨ هِجْرِیَّةٍ لِلْمَرَّةِ الْاولیٰ وَ فی سَنَةِ ١٣٥٣ هـ . لِلْمَرَّةِ الثّانِیَةِ دَفْعَتَیْن. وَ بَقِیَ حَتیٰ اَواسِطَ عُمْرِهِ مُعْتَمّاً بِالْعِمَّةِ الْبَیْضاءِ الصَّغیرَة، وَ مُرْتَدِیاً زِیَّ عُلَماءِالدّینِ عَلیٰ غِرارِ زُمَلائِه، وَ مَنْ عَلیٰ شاکِلَتِهِ مِنَ الْفُضَلاءِ وَ الْاُدَباءِ عَصْرَئِذٍ؛ لٰکِنَّهُ عَلیٰ اَثَرِ اِصابَةِ عَضُدِهِ بِالْکَسْرِ اَثْناءَ رِحْلَتِهِ مَعَ الْمُهاجِرین، اِبّانَ اِعْلانِ الدُّسْتور، اُضْطُرَّ اِلَی اسْتِبْدال.

زِیِّهِ هٰذا بِبِدْلَةِ السِّتْرَةِ وَ الْبَنْطَلونِ وَ القبلق، لِاَنَّهُ کانَ قَدْ تَعَذَّرَ عَلَیْهِ بَعْدَ اِصابَةِ عَضُدِهِ بِالْکَسْرِ اَنْ یُلَفَّ بِسُهولَةِ طِیّاتِ عِمَّتِه.

٨. وَ لَقَدْ کانَ لِتَأسیسِ الْمُتَرْجَمِ جَمْعِیَّةَ «انجمن اَدبی دانشکده» وَ اِصدارِهِ مَجَلَّتَهَا الْقَیِّمَةَ اَثَرٌ کَبیرٌ فی حَیاتِهِ وَ سیرَتِهِ السِّیاسِیَّة، اَلَّتی لَقِیَ مِنْ وَرائِهَا الْعَنَتَ وَ التَّعَبَ وَ النَّصَب: مِنْ سِجْنٍ وَ تَبْعیدٍ وَ کِفاحٍ بَرْلَمانِیٍّ وَ نِضالٍ صُحُفِیّ، وَ نَتیجَةً لِکُلِّ ذٰلِکَ آثَرَ تَرْکَ السِّیاسَةِ وَ التَّفَرُّغَ لِلْاَدَبِ وَالشِّعْرِ وَ التَّعْلیمِ فِی الْمَدارِسِ الْعالِیَةِ کَدارِ الْمُعَلِّمینَ الْعُلیا وَ کُلِّیَةِ الْآداب، وَ کَذَا التَّألیفَ وَ التَّرْجَمَةَ وَ الْاِشرافَ عَلیٰ طَبْعِ الْکُتُبِ الْاَدَبِیَّةِ وَ التّاریخِیَّةِ الْقَدیمَةِ وَ التَّعْلیقِ عَلَیْها وَ تَصْحیحِ مُتونِها.

۹. لَقَدْ کانَتْ اولیٰ مَعْرِفَتی بِالْمُتَرْجَمِ فی ثانی سَنَواتِ هِجْرَتی اِلیٰ طِهْران، اَیْ فی خَریفِ عامِ ۱۳۱۳ شَمْسِیَّةٍ ۱٤٥۳ هِجْرِیَّة، اَثْناءَ عَقْدِ مُؤْتَمَرِ الْفِردَوسِیِّ الَّذی عُقِدَتْ جَلَساتُه فی بِنایَةِ مَدْرَسَةِ دارالْفُنونِ بِطِهْران، و ذٰلِکَ عِنْدَما کُنْتُ مُصاحِباً لِلشّاعِرِ الْکَبیرِ الْمَغْفورِ لَه جَمیل صِدْقِی الزَّهاوِیّ، مُمَثِّلِ الْعِراقِ فی ذٰلِکَ الْمُؤْتَمَر، وَ قَدْ کانَ الْمُتَرْجَمُ اَقْرَبُ النّاسِ اِلَیْه، وَ کُنْتُ اسْتَزیدُ عِلْماً وَ اَدَباً مِمّا کانَ یَدورُبَیْنَ هٰذَیْنِ الْبَطَلَیْنِ فِی الْاَدَبَیْنِ الْعَرَبِیِّ وَ الْفارِسِیّ، مِنْ اَحادیثَ اَدَبِیَّةٍ طَلِیَّة، وَ بُحوثٍ قَیِّمَةٍ مُفیدَة، وَ نُتَفٌ وَ مُلَح.

۱۰. وَ قَدْ تَعاقَبَتْ اَثَرَ ذٰلِکَ وَ بَعْدَ ارْفِضاضِ جَلَساتِ الْمُؤْتَمَرِ زِیاراتی لِلْمُتَرْجَمِ فی دارِهِ الَّتی کانَ قَدْ بَناها حَدیثاً فی اَرْضٍ جَرْداءَ واقِعَةٍ خارِجَ الْخَنْدَقِ الَّذی کانَ یُحیطُ بِمَدینَةِ طِهْران عَلیٰ مُنْبَسِطٍ مِنَ الْاَرْضِ لا اَثَرَ لِلْعُمْرانِ فیها. قَدْ عُرِفَتْ تِلْکَ الْاَرْضُ وَ ما اُنْشِیءَ عَلَیْها بَعْدَئِذٍ مِنَ الْبِناءِ بِحَیِّ «بَهار» وَ هُوَ الْیَوْمَ حَیٌّ عامِرٌ یَتَوَسَّطُ مَدینَةَ طِهْران تَقْریباً وَ یَقَعُ جَنوبی شارِعِ «تَخْتِ جَمْشید» [الطّالقانی].

۱۱. وَ لَقَدْ تَوَثَّقَتِ الصِّلاتُ بَیْنی وَ بَیْنَ نَظْمِ وَ نَثْرِ الْمُتَرْجَمِ عَلیٰ مُرورِ الزَّمَن، حَتّیٰ اَصْبَحْنا نَتَزاوَرُ فیما بَیْنَنا فی دارَیْنا: دارِه بِحَیِّ بَهارَ وَ داری بِشِمْیران، دونَ تَکَلُّف، کَما کُنّا نَجْتَمِعُ فی کَثیرٍ مِنَ الْاَحْیانِ فی مَکْتَبَةِ «خاوَر»، و کانَتْ تَقَعُ وَقْتَئِذٍ فی مَدْخَلِ شارِعِ لاله‌زار مِنْ جِهَةِ «میدانِ سِپِه»، و کانَ الْمُتَرْجَمُ یَقومُ بِتَنْقیحِ وَ تَصْحیحِ وَ طَبْعِ کِتابِ *تاریخِ سیستان* الْقَیِّمِ وَ التَّعْلیقِ عَلَیْه. فَکُنْتُ اَتَعاوَنُ مَعَهُ فی بَعْضِ فُصولِ التَّصْحیحِ وَ خاصَّةً الْجُمَلِ الْعَرَبِیَّةِ الَّتی اشْتَمَلَ الْکِتابُ عَلَیْها.

۱۲. کَما کُنّا نَلْتَقی کَثیراً فی مَکْتَبَةِ «طِهْران»، اَلَّتی کانَ مَحَلُّها فی اَوائِلِ شارِعِ لاله‌زار اَیضاً، وَ کانَتْ مَقَرّاً لِاجْتِماعِ الْکَثیرِ مِنْ فُضَلاءِ ایرانَ وَ اُدَبائِها مِمَّنْ کانوا یَقْضونَ اَوقاتَ فَراغِهِمْ اَمْسِیَّةَ کُلِّ یَوْمٍ فیها، یَتَسامَرونَ وَ یَتَبادَلونَ الْآراءَ وَ النَّظَریّات، فی مُخْتَلِفِ الشُّئونِ الْعِلْمِیَّةِ وَ الْفُنونِ الْاَدَبِیَّةِ مِنْ نَظْمٍ وَ نَثْر.

۱۳. هٰذا، وَ بِالْاِسْتِطاعَة اعْتِبارِ مَلِکِ الشُّعَراءِ بَهار، اَمیرِ الشِّعرِ فی ایران، خِلالَ الْقَرنِ الرّابِعَ عَشَرَ الْهِجْرِیّ وَ الْعِشْرینَ الْمیلادِیّ، وَ ذٰلِکَ لِما وَهَبَهُ اللهُ تَعالیٰ مِنْ عَبْقَرِیَّة لامِعَة، وَ قَریحَة وَقّادَة، وَ شُعورٍ مُرْهَف، وَ طَبْعٍ سَلیم، وَ شِعْرٍ قَوِیّ، وَ بَیانٍ مُحْکَمٍ خاصَّة، وَ اَنَّ لِاُسْلوبِ شِعْرِهِ وَ نَثْرِهِ مَسْحَةٌ مِنَ الْاَدَبِ الْخُراسانِیِّ الْمَعْروف، کَما کانَ الْمُتَرْجَمُ زَعیمَ الْمُجَدِّدینَ فی النَّثْرِ وَ النَّظْمِ الْایرانِیِّ الْحَدیث، کُلُّ ذٰلِکَ مُضافاً اِلیٰ ما کانَ یَمْتازُ بِهِ مِنْ وَطَنِیَّة مُلْتَهِبَة وَ غَیْرَة اِسْلامِیَّة وَ حَمِیَّة شَرْقِیَّة.

۱٤. لَقَدْ اُصیبَ مُتَرْجَمُنا فِی السَّنَواتِ الْاَخیرَة مِنْ عُمْرِهِ بِمَرَضِ السِّلِّ الَّذی اَقْعَدَهُ عَنْ اَیِّ نَشاطٍ عِلْمِیٍّ اَوْ سِیاسِیٍّ اَوْ اَدَبیّ، عَدا نَظْمِ الشِّعْر، اَلَّذی کانَ یَسْتَعینُ بِهِ عَلیٰ قَضاءِ وَقْتِهِ فِی انْزِوائِهِ وَ اعْتِزالِه، وَ رَغْمَ الْمُحاوَلاتِ الْکَثیرة سَواءٌ فی ایران اَوْ فی رَحَلاتِهِ اِلیٰ مَصَحّاتٍ وَ مُسْتَشْفَیاتِ اوروبا لِلْعِلاج، فَاِنَّ هٰذَا الْمَرَضَ الْعُضالَ قَدْ تَغَلَّبَ عَلَیْهِ وَ اَطْفَاَ هٰذِهِ الشَّمْعَةَ اللّامِعَةَ فی رَبیعِ سَنَةَ ۱۳۷۰ هِجْرِیَّة، حَیْثُ تَوَفّاهُ اللهُ عَزَّ وَ عَلا مِنْ عُمْرٍ یُناهِزُ ٦٦ سَنَة، وَ شُیِّعَ جُثْمانُهُ اِلیٰ مَثْواهُ الْاَخیرِ فی مَصیفِ شِمیران (مَقْبَرَة ظَهیرالدَّوْلَة) وَ اُقیمَتْ عَلیٰ قَبْرِهِ قُبَّةٌ تُرْشِدُ الزّائِرَ لِقِراءَة الْفاتِحَة عَلیٰ روحِهِ الطَّیِّبَة.

۱۵. کانَ مَلِکُ الشُّعَراءِ بَهار مُلِمّاً اِلْماماً تامّاً بِاللُّغَة الْعَرَبِیَّة وَ آدابِها، وَ کانَ یَسْتَعینُ کَثیراً بِالْکَلِماتِ الْعَرَبِیَّة الْفُصحیٰ فی نَظْمِهِ وَ نَثْرِه. وَ لِذٰلِکَ کُنّا نَریٰ مَکْتَبَتَهُ الَّتی حَوَتِ الْاَلافَ مِنَ الْکُتُبِ الْخَطِّیَّة وَ الْمَطْبوعَة، غاصَّةً بِدَواوینِ الشُّعَراءِ الْعَرَب، مِنْ قَبْلِ الْاِسْلامِ وَ بَعْدِهِ وَ الْمُعاصِرین، وَ کَذا بِکُتُبِ اللُّغَة الْعَرَبِیَّة وَ قَواميسِها وَ آدابِها وَ مَوْسوعاتِها.

۱٦. لَقَدْ تَرَکَ الْمُتَرْجَمُ آثاراً کَثیرَةً مِنْ نِتاجِ اَفْکارِه، کَثیرٌ مِنْها مَطْبوعٌ وَ بَعْضُها لازالَ مَخْطوطاً، منها:

الف) کتابُ *سبک‌شناسی* اَوْ *تاریخ تطوّر نثر فارسی* بِاللُّغَة الْفارِسِیَّة فی ثَلاثَة مُجَلَّداتٍ مَطْبوعَة.

ب) دیوانُ شِعْرِهِ بِالْفارِسِیَّةِ فی مُجَلَّدَیْنِ کَبیرَیْنِ مَطْبوعَیْن.
ج) مَجْموعَةٌ مُؤَلَّفَةٌ مِنْ عِدَّةِ مُجَلَّدات، تَحْتَوی عَلَی الْمَقالاتِ السِّیاسِیَّةِ وَ الْاَدَبِیَّةِ وَ غَیْرِها، اَلَّتی نَشَرَها فی صُحُفِهِ اَوِ الصُّحُفِ وَ الْمَجَلّاتِ الْاُخریٰ طِوالَ مُدَّةِ حَیاتِه.
د) تَعلیقاتُهُ وَ تصْحیحاتُهُ لِمُتونِ کِتابَی تاریخ *سیستان وَ مُجْمَلُ التَّواریخِ وَ الْقِصَص*، اَللَّذَیْنِ طُبِعا عَلیٰ نَفَقَةِ وِزارَةِ الْمَعارِفِ الْایرانِیَّةِ وَ اَشْرَفَ الْمُتَرْجَمُ عَلَی الطَّبْعِ وَالتَّصْحیحِ وَ التَّنْقیح.

شخصیّات ادرکتها
قاهره، ۱۳۹۸ ق. / ۱۹۷۸ م.

توضیحات:

۱. مُفلِق: گرانمایه، بزرگ، نوآور؛ از مصدر افلاق. // بحّاثة: پژوهشگر، محقق. // لَبِق: شایسته، زیبنده؛ صفت از مصدر لَبَق. // عَریق: اصیل، پاک‌نژاد. // صَحَفی: روزنامه‌نگار، ژورنالیست؛ منصوب به صحیفه: روزنامه. // حاضِرَة: مرکز، پایتخت. // مُحافَظَة: استان، ولایت.

۲. بُزوغ: تابش، طلوع؛ ضدّ اُفول. // النَّهضَةُ الدُّستوریَّة: انقلاب مشروطه، انقلاب قانون اساسی؛ دُستور: قانون اساسی. // اَنحاء: نواحی، اطراف؛ جِ نَحْو. // وُلوج: داخل شدن، ورود. // کِفاح: مبارزه، جدال؛ مصدر دوّم از مُکافَحَة. // نِضال: مبارزه، نبرد، مصدر دوّم از مُناضَلَة. // رایة: بیرق، پرچم. // مُنتَدَیات: جِ مَنتَدیٰ: انجمن، باشگاه، کلوپ.

۳. لاذِع: گرم و سوزان؛ از مصدر لَذع: سوزش، حرق. // سائِد: غالب. // اِستِنهاض: دعوت به جنبش. // مُلِحّ: مُصِرّ، پیگیر؛ اسم فاعل از مصدر اِلحاح. // اِثارة: برانگیختن. // اَلرَّأیُ العام: افکار عمومی، آرای تودهٔ مردم. // اَحرار: آزادگان؛ جِ حُرّ. //

جَریدَة: روزنامه. // طازَج: معرّب تازه. // مِرآة: آیینه، وسیلهٔ رؤیت. // ثابَرَ: مواظبت کرد، استقامت به خرج داد. //

٤. عاصِمَة: پایتخت. // اِستِئناف: بَدءٌ مِن جدید، از سر نو، دوباره شروع کردن.

٥. رَنَّة: طنین. // کُرسِیّ: صندلی، جایگاه. // مُمَثِّل: نماینده، وکیل. // زَعیم: رهبر، رئیس. // اِستِقالة: استعفاء، کناره‌گیری از شغل. // مُزَیَّفة: غیرحقیقی، ساختگی و جعلی.

٦. نَزعَة: گرایش. // جُبِلَ: سرشته شد. // لاهِب: آتشین، دارای نهیب و زبانه. // اِتّسام: نشان‌گذاری، اثرگذاری. // سِمَة: نشانه، داغ. // حَدیث: نو، جدید. اِطار: چارچوب.

٧. نُشوز: نافرمانی. // کَبت: خشم خود را فرو نشاندن، جدال. // عَنیف: سخت. // سُلُطات: نیروها، عمّال؛ جِ سُلطَه. // سِجن: زندان. // اِعتمام: عمامه بستن بر سر. // عِمَّة: عِمامَة، دستار، سربند. // مُرتَدی: پوشندهٔ رداء؛ اسم فاعل از اِرتداء. // زِیّ: جامه، کسوت، لباس. // عَلیٰ غِرار: همانند، مثل. // زُمَلاء: جِ زَمیل: رفیق، همکار. // شاکِلَة: پهلو، طرف؛ عَلیٰ شاکِلَتِه: از سرشت او، از خمیره و طینت خود او. // عَصرَئِذٍ: آن روزگار. // عَضُد: بازو. // اِبّان: وقت، موسم، اوان. // اِستبدال. عوض کردن. // بَدلة: جامه. // سُترَة: نیم تنه، ژاکت، کُت. // بَنطلون: شلوار فرنگی، شلوار رو. // قبلق:؟ // لَفّ: پیچیدن، بستن. // طَیّات: جِ طَیَّة: ثَنیة، تا، پیچ.

٨. عَنَت: رنج، مشقّت. // تَعَب: رنج و سختی. // نَصَب: بلاء و رنج. // برلمان: پارلمان. // کُلِّیَّة: دانشکده.

٩. خَریف: پاییز. // مُؤتَمَر: کنفرانس، کنگره. // جمیل صدقی الزهاوی (١٩٣٦ – ١٨٦٣ م): از شاعران کُرد عراق بود. فلسفه را در استانبول فرا گرفت و در دستگاه‌های حکومتی به کار پرداخت. او از طرفداران حقوق زن بود. دیوان شعری از او برجاست. // بَطَل:

قهرمان، پهلوان. // طَلِیّه: فصیح، گویا. // بُحوث: جِ بَحث پژوهش. // نتف: پاره‌ها، خرده‌ها. //

۱۰. اِرفضاض: پراکنده شدن. // جَرداء: مؤنث اَجرَد؛ لُخت. ارضٌ جرداء: زمین بی‌آب و علف. // حَیّ: کوی، محلّه، منطقه. // عامِر: آبادان. // شارع: خیابان. // شارع تخت جمشید: خیابان تخت جمشید؛ این نام پس از انقلاب اسلامی به خیابان طالقانی تغییر نام یافته است. //

۱۳. عبقریّة: نبوغ. // وَقّاد: تیز، آتشین. // مُرهَف: تیز و برنده؛ صفت شمشیر. // مَسحَة: نشانه، ردّ؛ اثر خفیف و آشکار. // حَمِیَّة: غیرت، حماسه. //

۱٤. اِقعاد: نشاندن. // نَشاط: فعالیت، میل به کار. // عَدا: به جز، به غیر از. // مَصَحّ: آسایشگاه بیماران، بیمارستان. // مُستَشفیٰ: شفاخانه، بیمارستان. // عُضال: علاج ناپذیر، خسته‌کنند. // اِطفاء: خاموش کردن. اِطفائیّة: آتش‌نشانی. // مُناهَزَة: نزدیک شدن، در شُرف آن بودن. // جُثمان: پیکر، جسم، جسد. // مَثواه: مکان، منزل. // مَصیف: ییلاق، جایگاه تابستانی؛ صَیف: تابستان. // قُبَّة: گنبد.

۱۵. مُلِمّ: آگاه، کاملاً با خبر؛ از مصدر اِلمام. // غاصّ: پُر، شلوغ؛ از مصدر غَصَص: گلو گرفتن غذا یا نوشابه. // قَواميس: جِ قاموس: فرهنگ لغت. // مَوسوعَة: دائرةالمعارف.

مجد محمّد البرازی

۳

اَلْواقِعِیَّة[1]

۱. اِنَّ لَفْظَةَ الْواقِعِیَّة لَفْظَةٌ مَطّاطَةٌ غامِضَةُ الدَّلالاتِ وَ الْایماءات، وَ سَبَبُ هٰذَا الْغُموضِ وَ التَّنَوُّعِ فی اِدراکِ مَفْهومِ هاتِهِ اللَّفْظَةِ تَرْجَمَةُ: رِیالِزِم (Realisme) الْاوروبِیَّة، فَاَصْلُهَا الْاِشْتِقاقِیّ فِی «الْواقِع». وَ سَنَعْرِضُ بَعْضاً مِنْ هٰذِهِ الْمَفاهیم:

الف) اَلْاَدَبُ الْواقِعیّ هُوَ الَّذی یَقومُ عَلیٰ مُلاحَظَةِ الْواقِعِ وَ تَسْجیلِه، لا عَلَی الْخَیالِ وَ تَهْویمِه، وَ کَاَنَّنا بِهٰذَا التَّعْریفِ یُعارَضُ بَیْنَ هٰذَا النَّوعِ مِنَ الْاَدَبِ وَ بَیْنَ نَوْعٍ آخَر، اَلا وَ هُوَ الْاَدَبُ الرّومانْسِیّ.

ب) اَلْاَدَبُ الَّذی یَسْتَلْهِمُ مَوْضوعاتِهِ وَ یُغَذّی مادَّتَهُ مِنْ حَیاةِ عامَّةِ الشَّعْبِ وَ مَشاکِلِه، وَ کَاَنَّ هٰذَا التَّعْریفَ یَفْصِلُ ما بَیْنَهُ وَ بَیْنَ الْکِلاسیکِیَّة اَدَبَ الصَّفْوَةِ الْمُنْتَقاة.

ج) وَ مِنْهُمْ مَنْ یَفْهَمُ اَنَّ الْاَدَبَ الْواقِعی هُوَ الْاَدَبُ الْمَوضوعی، لِاَنَّهُ یَرْبَأُ بِنَفْسِهِ اَنْ یَتَسَیَّجَ سِیاجَ الْفَردِیَّةِ الذّاتِیَّة.

۲. وَالْحَقیقَةُ اَنَّ الْواقِعِیَّة، نَوْعٌ مِنَ الْاَدَبِ لَهُ فَلْسَفَتُهُ الْخاصَّةُ فی اِدْراکِ الْحَیاة، وَ الْکائِناتِ الْحَیَّة، وَ هٰذَا الْمَذْهَبُ لَه مِنْظارُهُ الْخاصُّ اَیْضاً.

---

1. Realisme, واقع‌گرایی

فَالشّاشَةُ السَّوْادءُ هِیَ الْاَصْلُ فی اَلَةِ التَّصْویرِ وَ کَذَا الْاَمْرُ فی شاشَةِ الْواقِعِ السَّوْداءِ اَلا وَ هِیَ الشَّرّ، فَالشَّرُّ هُوَ الشّاشَةُ السَّوداءِ اللّازِبَةِ اللّازِمَة.

۳. وَ الْواقِعِیَّةُ لَها جُذورُهَا الْمُنْبَثَّةُ فی اَعْماقِ التّاریخِ وَ کانَتِ الْوَجْهُ الْمُغایرُ لِلْمِثالِیَّةِ الَّتی کانَتْ تَجدُ فِی الْحَیاةِ الْخَیرَ وَ السَّعادَةَ وَ الْهَناء.

٤. وَ قَدْ ظَهَرَ مَذْهَبُ الْواقِعِیَّة فِی الْاَدَبِ خِلالَ الْقَرْنَیْنِ الثّامِنَ عَشَرَ وَ التّاسِعَ عَشَرَ فی اوروبا. فَهٰذا فولتیر یُمَهِّدُ لِلْواقِعِیَّةِ وَ یَسْخَرُ فی قِصَّةِ (Gandid) اَی «السّاذَج» مِنَ الْاِنْسانِ الْمِثالی وَ ما یُواجِهُهُ مِنْ مَشاکِلَ وَ شُجونٍ نَتیجَةَ مِثالِیَّتِهِ السّاذَجَة، کُلُّ ذٰلِکَ یَسوقُهُ فی سُخْرِیَّةٍ لاذِعَة.

۵. وَالْواقِعِیَّةُ مُنْذُ نَشْاَتِها تَسْعیٰ اِلیٰ تَصْویرِ الْواقِعِ وَ کَشْفِ اَسْرارِهِ وَ اِظْهارِ خَفایاهُ وَ تَفْسیرِه، فَالشَّجاعَةُ الْوَجْهُ الْآخَرُ لِعَمَلَةِ الْجُنون، وَ الْکَرَمُ الطَّرَفُ الثّانی لِحُبِّ الظُّهور، وَ کَذَا الْاَمْرُ مَعَ جَمیعِ الْقِیَمِ الْمَثالِیَّةِ الَّتی نَدْعوها قِیَماً سامِیَةً خَیِّرَة.

٦. وَ غالِبِیَّةُ الْاَدَبِ الْواقِعی قَدْ بَرَزَ فی مَجالِ النَّثْر، وَ اِنْ رافَقَهُ بَعْضٌ مِنَ الشِّعْر.

اِتّجاهاتُها:

وَ ثَمَةَ ـ عَلَی الْاَقَلِّ ـ ثَلاثَةُ اِتّجاهاتٍ رَئیسِیَّةٍ فِی الْمَدْرَسَةِ الْواقِعِیَّةِ وَ هِیَ:

اَلْواقِعِیَّةُ الْاِنْتِقادِیَّة: وَ مِنْ زُعَمائِها: فُلوبیر وَ دیکنز الْاِنجلیزی، وَ تولستوی الْقِصَصیّ الرّوسی، وَدوسْتویُفسکی الرَّوائیّ الرّوسی، وَ کافْکا، وَ اَبْسِن النُّرویجی، وَ اَرْنِسْت هَمِنْغوای الْاَمیرَکی. فَهُمْ واقِعِیّونَ اَنْتِقادِیّونَ فی جُزْءٍ کَبیرٍ مِنْ اِنْتاجِهِم، وَ اُدَباءُ هٰذَا الْاِتّجاهِ یَقِفونَ مَوْقِفاً اَنْتِقادِیّاً اِزاءَ الْمُجْتَمَعِ بِحالَتِهِ الرّاهِنَة.

اَلْواقِعِیَّةُ الطَّبیعِیَّة: وَ هِیَ الْجانِبُ الْمُتَطَرِّفُ مِنَ الْواقِعِیَّة، یَلْتَصِقُ بِالْمادِّیّ وَالْمَلموسِ الْتِصاقاً مُبالِغاً فیه، وَ یَرَی الدُّکتور «اَبو حاقَة» اَنَّها رَدَّةُ فِعْلٍ عَلیٰ تَفَلُّتِ الْبَرناسِیَّةِ (اَلْفَنُّ لِلْفَنّ) مِنْ مَضْمونِ الْحَیاةِ وَالْمُجْتَمَع، فَقَدْ عَمِلَ الْواقِعِیّونَ الطَّبیعِیّون «عَلیٰ تَوْثیقِ صِلَةِ

الْاَدَبِ بِالْحَياةِ فَراحوا يُصَوِّرونَ الْواقِعَ الْاِجْتِماعى بِمُخْتَلِفِ اَبْعادِه ... وَ اسْتَعانوا بِالْعُلومِ التَّجْريبِيَّةِ الْعَصْرِيَّة، وَ اَخَذوا يُطَبِّقونَ نَظَرِيّاتِها فى اَدَبِهِمْ وَ عَلَى الْاِتِّجاهِ بَنىٰ «اَميل زولا» الْفَرَنْسى «قِصَّتَهُ التَّجْريبِيَّةَ» وَ يُشيرُ الْاُسْتاذُ جورج طرابيشى اِلَى النَّزْعَةِ الْحَتْمِيَّةِ الْجَبْرِيَّةِ الَّتى تَمَيَّزَتْ بِهَا الْواقِعِيَّة، فَهِىَ تَنْفى عَنِ الْاِنْسانِ حُرِّيَّةَ الْاِخْتِيارِ وَ يَذْكُرُ اَنَّ: «اَلْعَديدَ مِنْ مُشَرِّعيها رَاَوْا فِى الْاِنْسانِ حَيواناً تُسَيِّرُهُ غَرائِزُه، وَ حاجاتُهُ الْعُضْوِيَّة، وَاعْتَقَدوا اَنَّ ما فِى النَّفسِ الْاِنْسانِيَّةِ كُلَّهُ قابِلٌ لِلتَّحْليل، وَ اَنَّ الْغُدَدَ وَ الْاَجْهِزَةَ الْعُضْوِيَّةَ هِىَ الَّتى تُمْلى عَلَى الْاِنْسانِ اِحْساساتِهِ وَ اَفْكارَهُ وَ سُلوكَهُ». وَ قَدْ حاوَلَ بَعْضُ اَعْلامِ الطَّبيعِيَّةِ اَنْ يُوَفِّروا لِكِتاباتِهِمْ اَقْصىٰ حَدٍّ مِنَ النَّزاهَة، وَ تُعَدُّ رِوايَةَ «مَدام بوفارى» نُموذَجاً صادِقاً لِلْمَدْرَسَةِ الطَّبيعِيَّة.

اَلْواقِعِيَّةُ الْجَديدَة: وَ هِىَ حَصيلَةُ النَّظْرَةِ الْمارْكسِيَّةُ لِلْفَنِّ وَالْاَدَب.

٧. اَلْواقِعِيَّةُ حَرْبٌ عَلَى الْكِلاسيكِيَّة، لِاَنَّ الْكِلاسيكِيَّةَ نَكْتُبُ لِلصَّفْوَة اَمَّا الْواقِعِيَّةُ فَتَلْتَفِتُ اِلَى الْمَجْموع. وَ حَرْبٌ عَلَى الرّومانْسِيَّة، فَالرّومانْسِيَّةُ تَفَلُّتٌ وَ هُروبٌ و غُموض، وَالْواقِعِيَّةُ مُجابَهَةٌ وَ مُواجَهَةٌ مَعَ الْمَشاكِلِ بَعْدَ تَحْليلِها وَ مَعْرِفَةِ اَسْبابِها، وَ هِىَ اَيْضاً الْمَنارُ الْمُوَجِّهُ اِلىٰ شَطِّ الْاَمان. وَ هِىَ حَرْبٌ عَلَى الرَّمْزِيَّة فَلا غُموضٌ وَ لاضَبابِيّاتٌ وَ لاتَهاويمُ رُؤىً مَخْمورة.

فى النّقد الادبىّ الحديث

عمان (الْاُردن)، ١٤٠٧ ق. / ١٩٨٦ م.

توضيحات:

١. الواقعيّة: رئاليسم. // مَطّاطَة: بسيار قابل ارتجاع، كش‌دار. // غامِض: پيچيده. // ايماءات: اشارات. // تسجيل: ثبت كردن. // تَهويم: چرت زدن، كم خوابى،

حواس پرتی. // الرومانسِیّ: رمانتیسم. // اِستلهام: الهام خواهی، الهام گرفتن. // شَعب: ملّت. // مَشاکِل: مشکلات. // صَفوَة: صفا و پاکیزگی. // مَنتَقاة: پاکیزه. // رَبأ: ارتفاع، بلندی، مشرف بودن؛ یَربَأُبنفسِه: خودش را بالاتر از آن می‌داند که ... // سِیاج: حصار، پرچین.

٢. مِنظار: عینک، آیینه. // شاشة: صفحهٔ تلویزیون و سینما. // آلةُ التصویر: دوربین عکاسی. // لازِب: چسبنده.

٣. جُذور: ریشه‌ها؛ جِ جَذر. // مُنبَثَّة: پراکنده، منتشر. // مِثالیَّة: خیالی. // هَناء: گوارایی.

٤. تَمهید: هموار کردن. // یَسخَرُ: استهزاء می‌کند. // ساذَج: ساده. // شُجون: غم‌ها؛ جِ شَجن. // یَسوقُ: سوق می‌دهد. // سُخریَّة: ریشخند. // لاذِعَة: داغ و سوزان؛ از مصدر لَذع.

٥. خفایا: نهفته‌ها؛ جِ خَفیّة. // عَمَلَة: عاملان؛ جِ عامل. // قِیَم: ارزش‌ها؛ جِ قیمة. // سامی: متعالی؛ از مصدر سُمُوّ. // اِتّجاه: دیدگاه، روش.

٦. بَرَزَ: آشکار شد. // ثَمَّة: آنجا. // رئیسیّ: اصلی. // زُعَماء: رؤسا؛ جِ زعیم. // قِصَصِیّ: داستان‌نویس. // روائیّ: رومان نویس. // اِزاءَ: در برابرِ. // راهِنَة: ثابت، پابرجا. // مُتَطَرِّف: افراطی، تندرو. // التصاق: چسبندگی. // رَدّةُ فِعل: واکنش، عکس‌العمل. // نَزَعَة: گرایش، جریان. // حَتمِیَّة: جبری. // نَفی: دور کردن، تبعید. // حُریّة: آزادی. // مُشَرِّع: قانون‌گذار. // اَجهِزَة: دستگاه‌ها؛ جِ جِهاز. // اِملاء: دیکته کردن. // حاوَلَ: کوشید. // نَزاهَة: صَلاح، درستی. // نُموذَج: نمونه. // حَصیلة: دست آورد، محصول.

٧. تَفَلَ: ته‌نشین شد، خراب شد. // هُروب: گریز، فرار. // غُموض: دشواری، پیچیدگی. // مُجابَهَة: رو در رویی. // مَنار: فانوس. // مُوَجِّه: راهنما. // شَطّ: ساحل. // رَمزیّة: سمبولیسم. // ضَبابیّات: تیرگی‌ها، مه‌آلودگی‌ها؛ ضَباب: مِهْ، تیرگی هوا. // تهاویم: جِ تهویم، چُرت زدن // رُؤیً: رؤیاها. // مخمورة: خمارآلود.

عبدالرّحمان الشَّيْزَرى

٤

فِى الْحِسبَةِ عَلَى الْاَطِبّاءِ وَ الْجَرائِحِيّين

١. حُكِىَ اَنَّ مُلوكَ الْيونان كانوا يَجْعَلونَ فى كُلِّ مَدينَـةٍ حَكيمـاً مَشْـهوراً بـالْحِكْمَـة، ثُـمَّ يَعْرِضونَ عَلَيْهِ بَقِيَّةَ اَطِبّاءِ الْبَلَدِ لِيَمْتَحِنَهُم، فَمَنْ وَجَدَهُ مُقَصِّراً فى عَمَلِهِ اَمَرَهُ بِالْاِشْتِغالِ وَ قِراءَةِ الْعِلْم، وَ نَهاهُ عَنِ الْمُداواة. وَ يَنْبَغى اِذا دَخَلَ الطَّبيبُ عَلىٰ مَريضٍ اَنْ يَسْـاَلَهُ عَـنْ سَبَبِ مَرَضِه، وَ عَمّا يَجِدُ مِنَ الْاَلَم، وَ يَعْرِفَ السَّبَبَ وَ الْعَلامَةَ وَ النَّبْضَ وَالْقارورَة. ثُـمَّ يُرَتِّبَ لَهُ قانوناً مِنَ الْاَشْرِبَةِ وَ غَيْرِها؛ ثُمَّ يَكْتُبَ نُسْخَةً بِماذَكَرَهُ لَهُ الْمَـريض، وَ بِمارَتَّبَـهُ لَهُ فى مُقابَلَةِ الْمَرَض، وَ يُسَلِّمَ نُسْخَتَهُ لِاَوْلِياءِ الْمَريض، بِشَهادَةِ مَـنْ حَضَـرَ مَعَـهُ عِنْـدَ الْمَريض. فَاِذا كانَ مِنَ الْغَدِ حَضَرَ وَ نَظَرَ اِلىٰ دائِه، وَ سَاَلَ الْمَريض، وَرَتَّـبَ لَـهُ قانونـاً عَلىٰ حَسَبِ مُقْتَضَى الْحال، وَ كَتَبَ لَهُ نُسْخَةً اَيْضاً، وَ سَلَّمَها اِلَيْهِم.

٢. وَ فِى الْيَومِ الثّالِثِ كَذٰلِك، ثُمَّ فِى الْيَومِ الرّابع، وَ هٰكَذا اِلىٰ اَنْ يَبْرَاَ الْمَريضُ اَوْ يَمـوت. فَاِنْ بَرِىءَ مِنْ مَرَضِهِ اَخَذَ الطَّبيبُ اُجْرَتَـهُ وَ كَرامَتَـه، وَ اِنْ مـاتَ حَضَـرَ اَوْلِيـاؤُهُ عِنْـدَ الْحَكيمِ الْمَشْهور، وَ عَرَضوا عَلَيْهِ النُّسَخَ الَّتى كَتَبَها لَهُمُ الطَّبيب، فَاِنْ رَآها عَلىٰ مُقْتَضَى الْحِكْمَةِ وَ صِناعَةِ الطِّبِّ مِنْ غَيْرِ تَفْريطٍ وَ لا تَقْصـيرٍ مِـنَ الطَّبيـبِ اَعْلَمَهُـم، وَ اِنْ رَاَى الْاَمْرَ بِخِلافِ ذٰلِكَ قَالَ لَهُم: «خُذوا دِيَةَ صاحِبِكُمْ مِنَ الطَّبيب، فَاِنَّهُ هُوَ الَّذى قَتَلَهُ بِسوءِ

صِناعَتِهِ وَ تَفْريطِه». فَكانوا يَحْتاطونَ عَلىٰ هٰذِهِ الصّورَةِ الشَّريفَةِ اِلىٰ هٰذَا الْحَدّ، حَتّىٰ لا يَتَعاطَى الطِّبَّ مَنْ لَيْسَ مِنْ اَهْلِه، وَ لا يَتَهاوَنَ الطَّبيبُ فى شَىْءٍ مِنْه.

۳. وَ يَنْبَغى لِلْمُحْتَسِبِ اَنْ يأخُذَ عَلَيْهِمْ عَهْدَ بُقْراط، اَلَّذى اَخَذَهُ عَلىٰ سائِرِ الْاَطِبّاء، وَ يُحَلِّفَهُمْ اَلّا يُعْطوا اَحَداً دَواءً مُضِرّاً وَ لا يُرَكِّبوا لَهُ سُمّا، وَ لا يَصِفُوا التَّمائِمَ عِنْدَ اَحَدٍ مِنَ الْعامَّة، وَ لا يَذْكُروا لِلنِّساءِ الدَّواءَ الَّذى يُسْقِطُ الْجَنَّة، وَ لا لِلرِّجالِ الدَّواءَ الَّذى يَقْطَعُ النَّسْل؛ وَلْيَغُضّوا اَبْصارَهُمْ عَنِ الْمَحارِمِ عِنْدَ دُخولِهِمْ عَلَى الْمَرْضىٰ، وَ لا يُفْشُوا الْاَسْرار، وَ لا يَهْتِكُوا الْاَستار.

٤. وَ اَمَّا الْجَرائِحِيّون، فَيَجِبُ عَلَيْهِمْ مَعْرِفَةَ كِتابِ جالينوسَ الْمَعْروفِ بِقاطاجانْس فِى الْجِراحاتِ وَ الْمَراهِم، وَ اَيْضاً كِتابَ الزَّهْراوِىِّ فِى الْجِراح، وَ اَنْ يَعْرِفُوا التَّشْريحَ وَ اَعْضاءَ الْاِنْسان، وَ ما فيهِ مِنَ الْعَضُلِ وَ الْعُروقِ وَ الشَّرايينِ وَ الْاَعْصاب؛ وَ يَكونَ مَعَهُ دَسْتُ الْمَباضِع، فيهِ مَباضِعُ مُدَوَّراتِ الرَّأس، وَالْمُوَرَّباتِ وَ الْحَرَباتِ وَ فَأسُ الْجَبْهَةِ وَ مِنْشارُ الْقَطْعِ وَ مِجْرَفَةُ الْاُذُنِ وَ وَرْدُ السَّلَعِ وَ مَرْهَمْدانُ الْمَراهِمِ وَ دَواءُ الْكُنْدُرِ الْقاطِعِ لِلدَّم. وَ قَدْ يُبَهْرِجونَ عَلَى النّاسِ بِعِظامٍ تَكونُ مَعَهُم، فَيَدُسّونَها فِى الْجُرْح، ثُمَّ يُخْرِجونَها مِنْهُ بِمَحْضَرٍ مِنَ النّاس، وَ يَزْعَمونَ اَنَّ اَدْوِيَتَهُمُ الْقاطِعَةُ اَخْرَجَتْها.

نهاية الرّتبة فى طلب الحسبة

تحقيق الباز العرينىّ، قاهره، ۱۳٦۵ هـ. ۱۹٦٦ م.

توضیحات:

حِسبَة: نظارت بر اجرای احکام دینی، رسیدگی به کار بازار و کوی و برزن و خرید و فروش و نهی از منکر و حرام؛ محتسب: آن که وظیفهٔ حسبت دارد. // جَرائِحِىّ: جرّاح، زخم‌بند، کسی که پانسمان می‌کند.

۱. حَکیم: پزشک. // قارورَة: ظرفی شیشه‌ای که ادرار بیمار را در آن قرار می‌دادند و پزشک با دیدن و تفسیر شکل و رنگ و غلظت آن، آسان‌تر به علّت بیماری پی می‌برد. // قانون: در اینجا مقصود تجویز و دستور است.

۲. بَرء و بُرء و بُروء: بهبود یافتن از بیماری. // تَفریط: کوتاهی کردن، از حدّ متوسط پایین‌تر اقدام کردن، ضدّ افراط. // تَعاطی: عهده‌دار شدن، پیشهٔ خود ساختن، گرفتن. // تَهاوُن: سستی، ضعف.

۳. مُحتَسِب: رئیس دیوان حسبة، آن که ناظر بر اجرای احکام دینی باشد. نک آغاز بخش. // عَهدُ بُقراط: سوگندنامهٔ بقراط که همهٔ پزشکان جهان آن را امضا می‌کنند. // تَحلیف: سوگند دادن؛ حُلفاء: هم قَسَمها، متحدان. // سُمّ: سَمّ، زهر. // تَمائِم: جِ تَمیمَة؛ مهره‌هایی بوده است که در قدیم برای دفع چشم زخم برگردن بچّه‌ها می‌آویختند و برای بهبود بیماران نیز از انواع آنها استفاده می‌شد. // اجِنَّة: جِ جَنین. // غَضِّ بَصَر: پوشیدن چشم، نگاه نکردن. // مَرْضیٰ: جِ مریض. // هَتک: دریدن، پاره کردن (در مورد آبرو و ناموس به کار می‌رود). // اَستار: جِ سِتر، پرده.

٤. مَراهِم: جِ مَرهَم؛ آنچه بر زخم می‌گذارند. // شَرایین: جِ شَرْیان. // دَستُ الْمَباضِع: مجموعه‌ای از آلات جرّاحی و انواع کاردها. «دست» واژهٔ فارسی است؛ مَباضِع: کاردها، جِ مِبضَع. // حَرَبات: // جِ حَرَبَة؛ در اینجا ظاهراً مقصود انواع کاردهای نوک تیز جرّاحی است. // فَأسُ الْجَبهَة: از ابزار جرّاحی قدیم بوده است و معنی واژه‌ای آن «تبر پیشانی» است امّا چگونگی روشن نشد. // مِنشار: ارّه. // مِجرَفَة: بیلچه؛ مِجرَفَةُ الْاُذُن: ظاهراً مقصود گوش پاک‌کن است. // وَردُ السَّلَع: آلتی که برخی زواید پیدا شده در بدن را قطع می‌کند. // مَرهَمدان (مَرهَم + دان): کلمهٔ فارسی است و معنای آن روشن است. // مَراهِم: جِ مَرهم (فارسی). // بَهرَجَة: از حق منحرف کردن؛ بَهرَج: باطل. // عِظام: استخوان‌ها، جِ عَظم. // دَسّ: داخل کردن، پنهان کردن؛ مِدَسّ: آلتی که زخم را با آن بررسی می‌کنند.

احسان عبدالقُدّوس

٥

اَلْبَطَل

١. عامَ ١٩٥٢ ... وَ كانَ يَجْلِسُ فى بَلْدَتِهِ يُتابِعُ اَنْباءَ مَعْرَكَةِ الْقِتال ... لَمْ يَكُنْ يُتابِعُها بِالتَّفْصيل ... لَمْ تَكُنْ لَهُ طاقَةٌ عَلىٰ قِراءَةِ الْمَقالاتِ الطِّوال، اَوْ تَفاصيلِ الْاَنْباء ... اِنَّما كانَ يَقْرَأُ الْعَناوينَ الضَّخْمَةَ ثُمَّ الْعَناوينَ الصَّغيرَة، ثُمَّ يُلْقى بِالْجَريدَةِ جانِبا، وَ يَسْرَح ... وَ كانَ يَسْتَمِعُ اِلَى الْاَنْباءِ تُذاعُ مِنْ مَحَطَّةِ الْاِذاعَةِ دونَ اَنْ يُلْقِيَ اِلَيْهَا انْتِباهَهُ كُلُّه ... لَمْ يَكُنْ يُطيقُ اَيْضاً اَنْ يَسْتَمِعَ اِلىٰ صَوْتِ الْمُذيعِ وَ هُوَ يَتَحَدَّثُ كَثيرا ... كَلِماتٌ كَبيرةٌ ضَخْمَة، لا يَحْتَمِلُها ...

٢. وَ لٰكِنَّهُ كانَ يُحِسُّ بِالْمَعْرَكَة ... كانَ يُحِسُّ بِها فى صَدْرِهِ وَ فى دَمِه ... وَ كانَ اِحْساسُهُ بَسيطا ... لَيْسَ فيهِ تَعْقيدٌ وَ لا تَفاصيل ... مُجَرَّدَ اِحْساسٍ بِاَنَّ هُناکَ مَعْرَكَةً يَجِبُ اَنْ يَشْتَرِکَ فيها ... .

٣. وَ دونَ اَنْ يَتَكَلَّم ... وَ دونَ اَنْ يُوَدِّعَ اَحَدا ... حَمَلَ فى يَدِهِ حَقيبَةً صَغيرَةً وَ جاءَ اِلَى الْقاهِرَة ... .

٤. وَ بَحَثَ عَنْ مَقَرِّ اِحْدىٰ كَتائِبِ الْفِدائِيّين ... اَيَّ كَتيبَة ... فَلَمْ يَكُنْ يُهِمُّهُ هٰذِهِ الْكَتيبَةُ اَوْ تِلْکَ ... اَلْمُهِمُّ اَنْ يُعْطوهُ سِلاحاً ثُمَّ يَذْهَبُ اِلى هُناک، اِلَى الْمَعْرَكَة ... وَ قادوهُ اِلىٰ مَكْتَبِ

اَحَدِ الْمُحامين ... وَ وَجَدَ هُناکَ الْکَثيرين ... وَ جَلَسَ بَيْنَهُمْ يَسْتَمِعُ اِلىٰ کَلامِ کَثير، کُلُّهُمْ يَتَکَلَّمون ... يَقولونَ کَلاماً لا يُهِمُّهُ اَبَداً اَنْ يَسْمَعَه ... بَلْ يُطيقُ اَنْ يَسْمَعَهُ وَ سَدَّ اُذُنَيْه، وَ سَرَحَ ... کَعادَتِه!

٥. وَ انْتَبَهَ اِلَيْهِ اَحَدُهُمْ وَ سَاَلَه:

ـ ماذا تُريد؟

وَ رَفَعَ اِلَيْهِ عَيْنَيْهِ وَ قالَ فی کَسَل:

ـ اُريدُ سِلاحاً ... اُريدُ اَنْ اَذْهَبَ اِلىٰ هُناک!

وَ اَدارَ الْآخَرُ رَأسَهُ دونَ اَنْ يُجيبَه، وَ عادَ يَتَکَلَّمُ مَعَ زُمَلائِهِ کَلاماً کَثيراً لا يَنْتَهی ... کَلاماً تُقَرْقِعُ فيهِ کَلِماتٌ ضَخْمَة ... وَ هُوَ لا يُطيقُ الْکَلِماتِ الضَّخْمَة ... فَعادَ يَسْرَح، کَعادَتِه!

٦. وَ بَعْدَ فَتْرَةٍ طَويلَة، اِلْتَفَتَ اِلَيْهِ واحِدٌ آخَر، وَسَاَلَه:

ـ ماذا تُريد؟

وَ قالَ دونَ اَنْ تَتَغَيَّرَ لَهْجَتَهُ الْکَسولَة:

ـ اُريد سِلاحاً ... اُريدُ اَنْ اَذْهَبَ اِلىٰ هُناک!

وَابْتَسَمَ مُحَدِّثُهُ ابْتِسامَةً لا مَعْنیٰ لَهَا ... لَعَلَّهَا ابْتِسامَةُ رِثاءٍ وَ اِشْفاق ... ثُمَّ اَدارَ رَأسَهُ وَانهَمَکَ فی حَديثِ زُمَلائِه ... نَفْسِ الْحَديثِ الَّذی لا يَنْتَهی!

٧. وَ کادَ اللَّيْلُ يَنْتَهی، عِنْدَمَا الْتَفَتَ اِلَيْهِ الْمُحامی صاحِبُ الْمَکْتَب، وَ کَرَّرَ عَلَيْهِ نَفْسَ السُّؤال:

ـ ماذا تُريد؟

وَ اَجابَ کَالْبَبَّغاء:

اُريدُ سِلاحاً ... اُريدُ اَنْ اَذْهَبَ اِلىٰ هُناک!